

قدرت ارتباطات یا قدرت اطلاعات

نقدی بر نظریه قدرت شبکه‌ای مانوئل کاستلز

• عبدالرسول دیوسالار

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران adivsallar@ut.ac.ir

چکیده

قدرت ارتباطات، از جمله مهم‌ترین آثار مانوئل کاستلز، تلاشی است به منظور تبیین روابط قدرت در جامعه شبکه‌ای و پاسخ به این پرسش که قدرت در کجای جامعه شبکه‌ای قرار دارد. کاستلز در این کتاب این فرضیه را مطرح می‌کند که قدرت در جامعه شبکه‌ای در ارتباطات نهفته است و کنترل‌کنندگان جریان ارتباطات - که او آن‌ها را در دو گروه سویچرها و برنامه‌نویسان دسته‌بندی می‌کند - صاحبان قدرت هستند. در این مقاله دیدگاه‌های کاستلز از سه منظر مورد نقد جدی قرار گرفته است؛ ندهایی که به نظر می‌رسد اعتبار و روایی مدل کاستلز از قدرت ارتباطات و همچنین کارآمدی این مدل برای تبیین مسائل اجتماعی و سیاسی را به چالش می‌کشند. محورهای اصلی نقد این مقاله عبارتند از: «نقداصالت ارتباطات و بی‌توجهی به فلسفه اطلاعات»، «نقد ساختارگرایی شبکه‌ای» و «نقد اصرار بر مفاهیم تکراری».

کلیدواژه

قدرت ارتباطات، قدرت اطلاعات، جامعه شبکه‌ای، ساختارگرایی شبکه‌ای، شبکه‌های ارتباطی

مقدمه

جامعه‌شناس اسپانیایی، مانوئل کاستلز، برای خوانندگان ایرانی اندیشمندی نام‌آشناست؛ نه تنها به دلیل اعتبار علمی او میان نظریه‌پردازان ارتباطات یا اینکه آثار وی نقش مهمی در تبیین ویژگی‌های عصر اطلاعات و ساختار متفاوت جامعه در عصر اطلاعات داشته است، بلکه به این دلیل که آثار مهم کاستلز در ایران شانس ترجمه یافته‌اند و او با حضورش در ایران توانسته است اندیشه‌های خود را به گوش طیف وسیع‌تری از مخاطبان ایرانی نیز برساند. اهمیت آثار کاستلز در این است که او در زمره جامعه‌شناسانی قرار دارد که توانسته‌اند به مفهوم‌سازی



■ کاستلز، مانوئل. قدرت ارتباطات. مترجم حسین بصیریان جهرمی. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، ۱۳۹۳. ۸۱۷ صفحه.
شابک: ۹۷۷۸-۶۰۰-۵۸۱۸-۸۶-۴

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۹۲

تحولات جامعه مدرن ناشی از گسترش فناوری اطلاعات، از جمله موبایل، اینترنت و شبکه‌های ارتباطی جمعی، پیردازد و روش‌شناسی مستقل و نسبتاً جامعی ارائه کند؛ به طوری که آثارش همزمان مبتنی بر الگوهای تبیینی قوی و متکی بر داده‌های تجربی است و ماهیت انتقادی نیز دارد. برخی کاستلز را بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز جهانی و انحصاری عصر اطلاعات تاکنون می‌دانند که هیچ‌کس تاکنون یارای مقابله با او را نداشته است (مازار، ۲۰۰۵: ۵). کاستلز روشی میانه و مبتنی بر آرای «گیدنز» و «پوپر» در پیش گرفته است و بر پایان نظم وستفالیایی دولت-ملت، پایان پدرسالاری و شکل‌گیری تقسیم کار بین‌المللی تأکید دارد و لیبرال‌دموکراسی را روایت مشروعیت‌ساز سیاسی می‌داند (اسلامی، ۱۳۹۳: ۲۰۲). آنچه آرای کاستلز را مهم کرده و او را در مقام مقایسه با اندیشمندانی چون کنت، ماکس وبر و هابرماس قرار داده است، مفهوم‌پردازی جدید او با عنوان «جامعه شبکه‌ای» و تلاشی است که طی سال‌های پس از طرح این مفهوم صورت می‌دهد تا زوایای مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی این مفهوم را توضیح دهد. کتاب قدر تباطات، از این زاویه قابل توجه است که تلاشی جدی است برای نشان دادن اینکه یکی از بنیادی‌ترین عناصر اجتماع، یعنی روابط قدرت، در جامعه شبکه‌ای چگونه دستخوش تغییر شده است و قدرت جامعه شبکه‌ای چه ساختی دارد. اهمیت کتاب در منظومه فکری کاستلز این است که اگر او بتواند تمایز جدی و بنیادی روابط قدرت در جامعه شبکه‌ای را اثبات کند و منابع و فرآیند ویژه تولید قدرت و به‌کارگیری متفاوت قدرت در جامعه شبکه‌ای را نشان دهد، آن‌گاه قدم بزرگی در تکمیل مفهوم‌سازی خود از «جامعه شبکه‌ای» برداشته است. به همین دلیل است که او در پیام خود به مناسبت رونمایی از ترجمه فارسی کتاب قدرت ارتباطات در ایران می‌گوید: «این کتاب مهم‌ترین اثر در مسیر پژوهشی من محسوب می‌شود». (کاستلز، ۱۳۹۳ الف) مقاله حاضر ضمن معرفی این اثر که به‌تازگی به فارسی ترجمه شده است، به برخی زوایای نظری کتاب توجهی انتقادی دارد. بی‌شک نقد دقیق آثار اندیشمندی چون کاستلز آسان نیست، اما ضروری است. این ضرورت از آنجا نشئت می‌گیرد که مسئله سیاست

اطلاعات و توسعه اطلاعاتی، بخشی لاینفک از برنامه توسعه ایران است و به این دلیل، پرداختن به اندیشه‌های جدید و به‌ویژه تأمل انتقادی در آن‌ها، اجتناب‌ناپذیر است. به این منظور، در ادامه ضمن معرفی مهم‌ترین جنبه‌های نظری کتاب قدرت ارتباطات، ایده‌های کاستلز در این کتابدر سه محور، شامل «نقد ساختارگرایی شبکه‌ای»، «نقد تناقضات نظری و تکرار مفاهیم» و «نقد بی‌توجهی به فلسفه اطلاعات»، ارزیابی انتقادی می‌شود.

به سوی نظریه قدرت شبکه‌ای

این کتاب بخشی از تلاش نظری کاستلز برای تبیین ابعاد مختلف جامعه شبکه‌ای است. پرسش اصلی کتاب این است که قدرت در جامعه شبکه‌ای در چه جایگاهی قرار دارد (کاستلز، ۲۰۰۹: ۴۲).

موضوع کتاب، خارج از چارچوب نظری جامعه شبکه‌ای - که در سه‌گانه‌های عصر اطلاعات مطرح می‌شود- نیست. کاستلز در سه‌گانه عصر اطلاعات، جامعه شبکه‌ای را، از این منظر، جامعه‌ای جدید می‌داند (کاستلز، ۲۰۰۰: ۳۷۷) که «روابط تولید»، «روابط قدرت» و «تجربه» به‌گونه‌ای روزافزون حول شبکه شکل می‌گیرد که نشانگر ریخت‌شناسی جدیدی از جامعه است (کاستلز، ۲۰۰۰: ۵۰۰). کاستلز در قدرت ارتباطات در ادامه همان رویکرد پیشین، در تلاش است روابط قدرت در جامعه شبکه‌ای را که پیش‌تر به‌طور کلی از تغییر آن سخن گفته بود، به شیوه دقیق‌تری تبیین کند. او این پرسش را در پایان جلد دوم سه‌گانه عصر اطلاعات و در انتهای بحث از هویت در جامعه شبکه‌ای (۱۹۹۸) نیز مطرح کرده بود. او آن کتاب را با این پرسش به پایان برد که قدرت در ساختار اجتماعی در کجا قرار دارد؟ و قدرت در این شرایط (جامعه شبکه‌ای) چیست؟ قدرت ارتباطات پس از گذشت بیش از ده سال، پاسخی است به پرسش‌هایی که در جلد دوم سه‌گانه عصر اطلاعات مطرح شده بودند.

بستر استدلالی کاستلز بر مفهوم جامعه شبکه‌ای استوار است. به تعبیر کاستلز جامعه شبکه‌ای جهانی، جامعه‌ای است که ساختارهای اجتماعی آن پیرامون شبکه‌های فعال شده از طریق فناوری‌های اطلاعاتی، ارتباطی و پردازش‌شده دیجیتال و مبتنی بر میکروالکترونیک شکل گرفته است (کاستلز، ۱۳۹۳: ۸۳). در این جامعه حاکمیت شبکه‌ها بر فعالیت‌ها و مردمی است که نسبت به شبکه‌ها «بیرونی و خارجی» محسوب می‌شوند و از این نظر شبکه‌های جهانی به زوال شبکه‌های محلی می‌انجامند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۸۶). در جامعه شبکه‌ای جهانی، همه شئون انسانی نظیر ارزش‌ها، هویت، الگوی تقسیم کار، مفهوم زمان و مکان و همچنین قدرت، به شبکه‌ها وابسته شده‌اند و اهداف، ویژگی‌ها، ساختار و برنامه‌های شبکه است که به تعریف شئون انسانی می‌پردازد. در این جامعه، ارزش را سلسله‌مراتب برنامه‌ریزی‌شده شبکه از طریق کنشگرانی که درون شبکه ایفای نقش می‌کنند، تعریف می‌کند. نیروی کار را نیز شبکه‌های جهانی تولید، توزیع و منابع در قالب دو گروه نیروی کار خودبرنامه‌ریزی‌شده و نیروی کار عمومی تعریف می‌کنند.

شبکه‌ها تسلط فضای «مکان‌ها» بر فضای «جریان‌ها» را نوید می‌دهند و شکل فضایی از جامعه ایجاد می‌شود؛ همچنین فرهنگ جامعه شبکه‌ای به فرهنگ پروتکل‌های ارتباطی تغییر می‌یابد؛ حاکمیت دولت-ملت دگرگون می‌شود؛ دولت شبکه‌ای ظهور می‌کند و سرانجام قدرت در جامعه شبکه‌ای به دست کسانی می‌افتد که ظرفیت‌های ارتباطی میان شبکه‌ها و گروه‌های درون شبکه را کنترل می‌کنند.

کاستلز به خوبی آگاه است که برای اینکه بتواند از تغییر مفهوم قدرت، منابع تولید قدرت و فرآیندهای حیاتی قدرت سخن بگوید، باید ابتدا تغییر در بستر و منابعی را که قدرت از آن منبعث می‌شود نشان دهد. مفهوم جامعه شبکه‌ای جهانی چنین نقشی را در اندیشه کاستلز دارد. البته کاستلز از ابتدا کار را تا حدودی برای خود ساده می‌سازد و با انتخاب برداشتی وبری از قدرت، مفهوم قدرت را دارای جنبه‌های مهم ارتباطی می‌خواند. او در تعریف قدرت می‌نویسد: «قدرت ظرفیتی رابطه‌ای است که کنشگر اجتماعی را قادر می‌سازد به گونه‌ای ناهم‌سنگ و از راه‌هایی که خواسته‌ها، منافع و ارزش‌های کنشگران صاحب قدرت را برآورده سازد بر تصمیم‌های سایر بازیگران یا کنشگران اجتماعی تأثیر بگذارد.» (کاستلز، ۱۳۹۳: ۵۳)

تعریف مورد نظر کاستلز از قدرت، دو عنصر «ارتباطات» و «معنا» را در درون خود دارد و بر همین اساس تلاش کاستلز در همه کتاب این است که نشان دهد ظرفیت ارتباطی، مهم‌ترین عامل در اختیار کنشگران اجتماعی است که با آن می‌توانند از طریق تغییر در روند معناسازی، تصمیمات دیگر کنشگران را تحت تأثیر قرار دهند. کسانی که کنترل و مدیریت ظرفیت ارتباطی را در جامعه شبکه‌ای جهانی در دست می‌گیرند، بی‌شک صاحبان قدرت در شبکه‌ها هستند. دلیل این امر نیز از نظر کاستلز واضح است: شبکه ساختاری ارتباطی است (کاستلز، ۱۳۹۳: ۷۵) میان گره‌های متعدد در درون یک شبکه یا میان چندین شبکه و این ساختار ارتباطی، در حقیقت شامل الگوهایی از تماس است. پس در صورتی که بتوانید ارتباطات در شبکه را به دست بگیرید، الگوهای تماس را در اختیار دارید و این یعنی تملک قدرت. به زبان ساده، قدرت در شبکه‌ها متعلق به کسانی است که ارتباطات و الگوهای تماس میان گره‌های شبکه را مدیریت و کنترل می‌کنند. کاستلز چهار گروه از این صاحبان قدرت در شبکه‌ها را معرفی می‌کند:

۱. قدرت شبکه‌بندی^۲ که منتسب به قدرت کنشگران و سازمان‌های درگیر در شبکه‌هایی است که هسته جامعه شبکه‌ای جهانی را در فراسوی اجتماع‌ها تشکیل داده‌اند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۱۷). این قدرت در اختیار برنامه‌ریزان است و آن‌ها تصمیم می‌گیرند چه چیزی و چه کسی وارد شبکه شود.

۲. قدرت شبکه^۳ که کاستلز برای توضیح آن از مفهوم‌سازی گروال^۴ استفاده می‌کند. قدرت شبکه، معیارهای شبکه بر سایر اجزای آن، و در اینجا، به‌طور مشخص، پروتکل‌های ارتباطی برای پذیرفته‌شدن در شبکه هستند که قوانین جذب یا برخورداری را تعیین می‌کنند. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۱۹) به زبان ساده کسی که بخواهد در شبکه‌ای فعال شود،

باید استانداردهای ارتباطی و مدیریتی آن را تبعیت کند و این قدرت شبکه است. ۳. قدرت شبکه‌ای که تسلط برخی گروه‌ها بر برخی گروه‌های دیگر در درون شبکه است. این قدرتی مدیریتی و قدرت تصمیم‌گیری سردبیرانی است که در سازمان فعالیت می‌کنند یا مالکیت شبکه را در اختیار دارند. (دیجیک، ۲۰۱۰: ۸۳)

۴- قدرت شبکه‌سازی عبارت است از توانایی برنامه‌ریزی یا راه‌اندازی یک شبکه توسط مالکان یا کنترل‌کنندگان که می‌تواند دولت، بنگاه‌های تجاری یا غول‌های چندرسانه‌ای باشد. این مهم‌ترین نوع قدرت است که کاستلز به آن توجه دارد. کاستلز دو گروه برنامه‌ریزان و سویچرها را مهم‌ترین دارندگان قدرت شبکه‌سازی می‌داند. برنامه‌ریزان توانایی ساخت شبکه و برنامه‌ریزی مجدد شبکه‌ها را دارند تا امکان تحقق اهداف شبکه‌ها فراهم آید و سویچرها توانایی اتصال و امکان همکاری مشترک میان چند شبکه را ایجاد می‌کنند.

برنامه‌ریزان و سویچرها دارندگان قدرت اصلی در جامعه شبکه‌ای کاستلز هستند. او می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۲۷): «برنامه‌ریزان و سویچرها کنشگران و شبکه‌هایی از کنشگران هستند که به لحاظ جایگاهی که در ساخت اجتماعی و نگهداری قدرت شبکه‌ای دارند شکل برتری از قدرت را در جامعه شبکه‌ای در اختیار دارند». این دو گروه از چنان قدرتی برخوردارند که دیگران را وادار می‌سازند خودشان را با اهداف سازگار با شبکه‌های آنها تطبیق دهند. کاستلز برای توضیح مکانیزم عمل این گروه‌های اصلی قدرت به سراغ تبیین ساختار ارتباطات در جامعه شبکه‌ای می‌رود و سپس با استناد به طیف وسیعی از مطالعات تجربی و مثال‌هایی فراوان تلاش می‌کند مدل نظری خود را با واقعیات اجتماعی تطبیق دهد. برداشت کاستلز از ارتباطات برای فهم چرایی قدرتمندبودن برنامه‌ریزان و سویچرها بسیار کلیدی است. او ارتباطات را به معنی به اشتراک گذاشتن معانی از مجرای تبادل اطلاعات می‌داند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۴۳) و سپس سه گونه اصلی ارتباطات را به این ترتیب معرفی می‌کند: ارتباطات جمعی، ارتباطات میان‌فردی و نوع جدیدی که وی ارتباط جمعی خودانگیز می‌نامد. به اعتقاد کاستلز اگرچه فناوری اطلاعات، ارتباطات جمعی نظیر تلویزیون، روزنامه و رادیو را متحول ساخته و حتی الگویی جدید از ارتباطات میان‌فردی را به کمک بستر اینترنت فراهم آورده است، اما نقطه اوج تأثیر فناوری اطلاعات را باید ایجاد ارتباطات جمعی خودانگیز دانست. ارتباط جمعی خودانگیز در بستر اینترنت به وقوع می‌پیوندد و به موجب آن فرد خود به تولید پیام و ارسال گسترده آن مبادرت می‌کند و به این سبب شکلی جدید از ارتباطات ظهور می‌کند که بین ارتباط جمعی و ارتباط میان‌فردی قرار دارد. این شکل از ارتباطات در بستر فناوری‌های جدیدی نظیر web.2، فعالیت‌هایی همچون وبلاگ‌نویسی و شبکه‌های اجتماعی امکان ظهور یافته است. سپس کاستلز استدلال می‌کند که تجمیع عمودی و افقی میان گونه‌های برشمرده‌شده از ارتباطات رخ داده است؛ به این معنی که غول‌های بزرگ رسانه‌ای که صاحبان اصلی ارتباطات جمعی در دهه‌های ۷۰، ۸۰، ۹۰ بوده‌اند، به سوی همکاری تنگاتنگ در قالب

مدل رقابت-همکاری با شرکت‌هایی که ارتباطات میان‌فردی و ارتباطات جمعی خودانگیز را کنترل می‌کنند، گام برداشته‌اند. به این ترتیب معادله‌ها در پانویس بیاید. غول‌های چندرسانه‌ای فراملی نظیر نیوز کورپوریشن^۵، ان‌بی‌سی^۶، ویا کام^۷، بی‌بی‌سی^۸، برتلزمان^۹، تایم وارنر^{۱۰} و والت دیزنی^{۱۱} تشکیل شده‌اند که کنترل و مالکیت بخش عمده پلتفرم‌های ارتباطی را در اختیار دارند. کاستلز تلاش دارد نشان دهد که هفت قدرت برتر چندرسانه‌ای دنیا از طریق شبکه متراکم مشارکتی و با سرمایه‌گذاری مشارکتی، اعضای هیئت‌مدیره‌ای مشترک و مدیران کارآمدی به هم پیوسته‌اند و مرزبندی‌های میان شرکت‌های اینترنتی و رسانه‌ای مخابراتی تقریباً محو شده است.

کاستلز می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۹۳): «شرکت‌هایی که هسته شبکه‌های رسانه‌ای جهانی را شکل می‌دهند خط‌مشی تمرکز مالکیت، مشارکت درون‌سازمانی، تنوع بسترهای توزیع و پلتفرم، سفارشی‌سازی مبتنی بر نیاز مخاطب و اقتصاد هم‌افزایی را دنبال می‌کنند؛ به طوری که سرنوشت صنایع رسانه‌ای ملی رده‌دوم به‌طور عمده تابعی از توان اتصال آن‌ها به این شبکه‌های رسانه‌ای جهانی است. البته کاستلز در این میان تأثیرگذاری رسانه‌های محلی را به‌طور کامل نفی نمی‌کند و مسائل مربوط به هویت را نیز مهم می‌داند؛ چنانچه از بالیوود، نالیوود و الجزیره به‌عنوان نمونه‌های تولید محتوا، خارج از تحول‌های رسانه‌ای، یاد می‌کند. وی این شبکه‌های قدرتمند رسانه‌ای را در یک تعامل و همکاری تنگاتنگ با شبکه‌های مالی، فناوری و سیاسی می‌داند.

اکنون در این ساختار استدلالی است که می‌توان اهمیت برنامه‌ریزان و سویچرها را درک کرد. برنامه‌ریزان و سویچرها کسانی هستند که الگوهای همکاری و مشارکت میان گروه‌های مختلف در درون شبکه رسانه‌ای را تنظیم و از سوی دیگر، امکان تعامل شبکه رسانه‌ای را با سایر شبکه‌های مالی، سیاسی و فناوری فراهم می‌کنند. روابط قدرتی که در قالب قدرت‌های شبکه‌ای توسط کاستلز طرح می‌شود به این نتیجه می‌انجامد که وی دارندگان اصلی قدرت ارتباطات را مالکان و کنترل‌کنندگان شبکه‌های رسانه‌ای می‌داند. به این ترتیب افرادی چون روپرت مرداک، سیلویو برلوسکونی، لری پیچ و سرگئی برین در رأس هرم قدرت می‌نشینند. به‌زعم کاستلز این افراد آگاه‌اند که چگونه با برقراری ارتباط میان شبکه‌های رسانه‌ای و دیگر شبکه‌های قدرت، سویچ و موازنه برقرار کنند. در این میان اگرچه دولت‌ها مهم هستند، اما فقط یکی از شبکه‌های قدرت را شکل می‌دهند و دیگر به‌تنهایی و بدون مشارکت با سایر شبکه‌های قدرت قادر به اعمال قدرت نیستند؛ به همین دلیل نیاز به شبکه‌بندی خود با دیگر دولت‌ها و صاحبان قدرت دارند.

مانوئل کاستلز از فصل سوم به بعد تلاش می‌کند مکانیزم عمل ارتباطات در انتقال معنی و تصویرسازی ذهنی را توضیح دهد و برای این منظور به سراغ استفاده از یافته‌های پژوهش‌های عصب‌شناسی، به‌ویژه نظریات آنتونیو، داماسیو^{۱۲} می‌رود. وی با تأکید بر نقش هیجان در شناخت سیاسی و ایجاد چارچوب‌های ذهنی می‌گوید که قدرت‌سازی، حاصل دستکاری تصاویر ذهنی مخاطبان، چارچوب‌های ذهنی و در نتیجه ساخت معنا است.

کاستلز می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ۳۸۹): «روابط قدرت تا حد زیادی وابسته به ساخت معانی از طریق انگاره/ تصویرسازی است». به اعتقاد کاستلز سیاست اطلاعاتی به طراحی این تصاویر و ارسال پیام‌های لازم برای ساخت تصاویر طراحی شده مبادرت می‌ورزد و به همین دلیل همه کنشگران و پیام‌ها برای رسیدن به اهدافشان باید خود را از مجرای رسانه عبور دهند و قواعد تعامل با رسانه را رعایت کنند. رویکرد کاستلز، در ادامه، گرایش فراوانی به سوی روان‌شناسی و زیست‌شناسی پیدا می‌کند و با بررسی نقش توأمان احساس و عقل در شکل‌گیری معنا، به سراغ تحلیل کمپین‌های انتخاباتی آمریکا می‌رود که به‌زعم وی نمونه خوبی برای مطالعه نقش ارتباطات در ایجاد تغییرات هدفمند در احساس و معنا محسوب می‌شوند. وی به این منظور، سیاست رسانه‌ای دولت بوش در جنگ ۲۰۰۳ عراق را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه دولت بوش از طریق بازی با اطلاعات غلط توانست احساسات مردم آمریکا، به‌ویژه «حس ترس مردم از مرگ»، را مدیریت و ثابت کند که حمله به عراق حس ترس از مرگ در آمریکا را کاهش می‌دهد. در ادامه، کاستلز برنامه‌ریزی و بازبرنامه‌ریزی شبکه‌های ارتباطی را به‌صورت موردی بررسی می‌کند. در این مرحله، مبارزه انتخاباتی باراک اوباما، جنبش‌های زیست‌محیطی و جنبش‌های ضدجهانی‌شدن مواردی هستند که بررسی می‌شوند و احتمال توانمندشدن این جنبش‌ها برای تغییر جهان مورد بررسی قرار می‌گیرد. وی به ظرفیت همگراشدن ارتباطات جمعی خودانگیز و جنبش‌های اجتماعی اشاره می‌کند و می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ۷۳۸): «با اتکا به قدرت ارتباطات این امکان فراهم می‌شود که شبکه‌ها شکل مردم و مردم شکل شبکه‌ای بیابند... از طریق شبکه‌های ارتباطی جمعی خودانگیز می‌توان در مقیاسی کلان به مردم دسترسی پیدا کرد و رسانه‌های جریان اصلی دیگر نمی‌توانند جهان پرهم همه کانال‌های ارتباطی چندگانه را در اطراف خود نادیده بگیرند و مجبور می‌شوند دامنه پیام‌های خود را گسترش دهند». این نگاه کاستلز (۱۳۹۳پ) در کتاب شبکه‌های خشم و امید به تطبیق نظریه قدرت ارتباطات با جنبش‌های اجتماعی اخیر از جمله بهار عربی انجامیده است.

ادعای اصلی کاستلز در کتاب قدرت ارتباطات دو جنبه اصلی دارد (دیجیک، ۲۰۱۰). اول این که شبکه‌های ارتباطی در قدرت‌گیری هر شبکه‌ای از جمله شبکه‌های مالی، فرهنگی، صنعتی، سیاسی و علمی نقش محوری دارند و شبکه‌های ارتباطی، شبکه‌های بنیادین قدرت‌آفرینی در جامعه هستند. دوم این که برنامه‌ریزان درون یک شبکه و سویچ‌چرایی که میان شبکه‌های مختلف توان سویچ‌کردن دارند، اصلی‌ترین صاحبان قدرت هستند. کاستلز حتی روند ضدقدرت در جامعه شبکه‌ای را منبعت از برنامه‌ریزی مجدد شبکه‌ها حول منافع و ارزش‌های جایگزین، با ایجاد وقفه در روند راه‌گزینی مسلط در عین سویچ‌کردن شبکه‌های مقاومت و تغییر اجتماعی، می‌داند (کاستلز، ۱۳۹۳: ۷۶۶). به این ترتیب او، به تعبیر خودش، مالکیت ابزار ارتباطات را جایگزین مالکیت ابزار تولید کرده است تا بتواند خصوصیت قدرت

را در جامعه شبکه‌ای توضیح دهد. در مجموع شاید یکی از مهم‌ترین نقاط قوت کتاب، استفاده فراوان از مثال‌ها و تجربیات واقعی است که سبب شده است تبیین‌ها به جنبه نظری محدود نشود و رفت و برگشت مداومی میان نظر و عمل رخ دهد (مانچ، ۲۰۱۲؛ فوکس، ۲۰۰۹). این کتاب، همچنین پرسش‌های مهمی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند، از جمله پرسش درباره معتبر بودن به کار بردن واژگان علوم کامپیوتر برای تحلیل جامعه و تفسیر نحوه توزیع قدرت میان شرکت‌های چندملیتی رسانه‌ای و شنوندگان خلاق، نقش جنبش‌ها در جهانی شدن دموکراسی در جوامع معاصر و مسئله نسبت اطلاعات‌گرایی و قدرت ارتباطات.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات‌رسان
ارتباطاتسال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۹۸

فلسفه اطلاعات و ساختارگرایی شبکه‌ای: پاشنه آشیل کاستلز

بدون شک کتاب قدرت ارتباطات تلاشی درخشان و ارزشمند برای تحلیل تأثیرات ژرف فناوری اطلاعات در مناسبات قدرت در جامعه مدرن است. البته دیدگاه‌های کاستلز، اگرچه می‌تواند تا حدودی تغییرات رخ داده در الگوی تولید و به‌کارگیری قدرت را توضیح دهد، اما در عین حال از کاستی‌ها و ضعف‌های مهمی رنج می‌برد.

نقد اصالت ارتباطات و بی‌توجهی به فلسفه اطلاعات

گرایش کاستلز به جامعه‌شناسی ارتباطات سبب شده است وی با محور قراردادن ارتباطات در تحلیل خود تقریباً به‌طور کامل مفهوم اطلاعات را به فراموشی بسپارد. او بی‌توجهی آشکاری نسبت به فلسفه اطلاعات دارد و با اعطای اصالت به ارتباطات (با بهره‌گیری از مدل نورونی)، زمینه یکی از مهم‌ترین انتقادات علیه چارچوب تحلیلی‌اش را بنا می‌نهد. شاید باید ابتدا به این پرسش پاسخ گفت که جهان دستگاہی ارتباطی است یا دستگاہی اطلاعاتی و آیا جامعه را می‌توان بر مبنای مدل‌های ارتباطی بین نورون‌ها تحلیل کرد؟

احتمالاً از نگاه کاستلز جهان دستگاہی ارتباطی است و این را می‌توان از نسبتی که او میان ارتباطات و اطلاعات در تعریف خود از ارتباطات بیان می‌کند، یافت. کاستلز می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ب ۱۴۳): «ارتباطات به معنی به اشتراک گذاشتن معانی از مجرای تبادل اطلاعات است». وی به نقل از شیلر^{۱۳} می‌پذیرد که معنا تنها در بافت یا زمینه روابط اجتماعی که اطلاعات در آن به جریان می‌افتد و ارتباط رخ می‌دهد، قابل فهم است. طبق این دیدگاه، ساخت معنا بیشتر وابسته به فعالیت ارتباطی است تا فعالیت پردازشی. در اینجا است که کاستلز به رویکردی رایج در میان بسیاری از فیلسوفان (مثلاً افلاطون) دست می‌یازد و آن استفاده از تمثیل «بدن» برای توضیح رفتارهای اجتماعی است. این رویکرد گرچه ممکن است تاحدی روشن‌گر باشد، اما صرفاً یک تمثیل است و نمی‌توان از آن برای توجیه یا تبیین

یک مسئله علمی استفاده کرد. کاستلز در توضیح فعالیت مغز نیز به سیناپس‌ها یا همان مکانیزم‌های ارتباطی موجود میان نورون‌ها توجه می‌کند و می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ۲۹۹) «مهم‌ترین پروتکل‌های ارتباطی، استعاره‌ها هستند. مغز ما در قالب استعاره می‌اندیشد...». بنابراین او حتی مکانیزم اندیشیدن در مغز را نیز مکانیزمی ارتباطی می‌پندارد و به این ترتیب به‌طور کامل چشم خود را بر این واقعیت می‌بندد که ارتباطات نورونی به‌طور ماهوی با نوع ارتباطات انسانی متفاوت هستند. آنچه در میان سیناپس‌ها رد و بدل می‌شود مفاهیم، استعاره‌ها یا معانی نیست؛ بلکه صرفاً سیگنال‌های الکتروشیمیایی است که مجموعاً تولید معانی می‌کنند. بنابراین او هیچ اشاره‌ای نمی‌کند که داده‌های مبادله‌شونده در جامعه، خود چگونه تولید شده‌اند. برای فهم ارتباطات انسانی، بهره‌گرفتن از مدل نورونی نوعی ساده‌سازی این روابط است؛ چراکه عامل ارتباط در جامعه، خود به نوعی پردازشگر این اطلاعات است؛ در حالی که نورون‌ها این‌گونه نیستند. ضمن اینکه بر خلاف مغز، در جامعه مفاهیم و استعاره‌ها قبلاً تولید و سپس منتقل می‌شوند؛ در حالی که فعالیت سیستم عصبی تولید اطلاعات است. به این ترتیب مقایسه و تعمیم‌الگوهای ارتباطی در مغز به جامعه صحیح نیست و به این می‌انجامد که جامعه را نیز همچون مغز یک دستگاه ارتباطی تصور کنیم؛ در صورتی که جامعه دستگاهی اطلاعاتی است؛ زیرا انسان‌ها هر یک به مثابه پردازشگرهای اطلاعاتی هستند (هنریور، ۲۰۱۴) به این ترتیب داده‌ها و اطلاعاتی که در قالب مکانیزم ارتباط اجتماعی جریان یافته‌اند، پیشتر در یک دستگاه پردازشی (یعنی سطح فردی) پردازش شده‌اند؛ در حالی که نورون‌های مغز صرفاً دستگاه‌هایی پردازشی هستند و در نتیجه، این دو قابلیت مقایسه با، یا تعمیم به، یکدیگر را ندارند. از سوی دیگر در نگاهی کل‌گرا، ذهن انسان یک «دستگاه پردازشی اطلاعاتی» شناخته می‌شود که فرآیند شناخت در آن رخ می‌دهد و محتویات یک حالت شناختی را تولید می‌کند. مغز نیز در این میان الگوهای فیزیکی شناخت را کنترل می‌کند. در این رویکرد، اطلاعات که همان معنا است، محصول این «فعالیت» شناختی است.

این نکته ما را به مبحث کلیدی بعدی هدایت می‌کند، دال بر اینکه جهان، طبق نظریات متأخر فیزیک، یک دستگاه اطلاعاتی عظیم است. تصور اینکه ذهن از اطلاعات مستقل است و اطلاعات همچون یک ورودی وارد دستگاه پردازشی ذهن می‌شود، در فیزیک کوانتوم مورد قبول نیست و در آنجا تمایز میان اطلاعات و ذهن نقض می‌شود؛ زیرا ذهن خود متشکل و ساخته شده از اطلاعات است و جهان واقع بیرون، در حقیقت نوعی دستگاه اطلاعاتی است (دیوسالار، ۱۳۹۳: ۵۲) و نه یک دستگاه ارتباطی.

کاستلز خود به این نکته آگاه است که شبکه‌های ارتباطی تولیدکننده پیام یا اطلاعات نیستند. او همچنین می‌پذیرد که قدرت شکل‌دهی به ذهن، از طریق معنا،

وابسته به جریان اطلاعات است؛ اما می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ب: ۷۴۵): «شبکه‌های ارتباطات چندرسانه‌ای به اتفاق هم به پیام‌هایی که منتقل می‌کنند قدرت شبکه‌ای اعمال می‌کنند؛ چراکه پیام‌ها باید سازگار با پروتکل‌های مشترک ارتباطات باشند». به این ترتیب کاستلز ارتباطات را شکل‌دهنده روند تولید اطلاعات معرفی می‌کند و مدعی است که تولید اطلاعات در بستر ساختارهای ارتباطی و متناسب با این ساختارها صورت می‌گیرد و مالکان این شبکه‌های ارتباطی را کنترل‌کنندگان قدرت و در نتیجه، کنترل‌کنندگان بستر تولید اطلاعات معرفی می‌کند. در صورتی که اگر کانون تحلیل، اطلاعات و تولیدکنندگان اطلاعات قرار گیرد، که از شبکه‌های ارتباطی صرفاً برای انتقال اطلاعات تولیدشده خود استفاده می‌کنند، آن‌گاه مفهوم «قدرت ارتباطات» را باید با مفهوم «قدرت اطلاعات» جایگزین کرد؛ زیرا صاحبان اصلی قدرت، همان تولیدکنندگان اطلاعات و هسته‌های پردازشگر اطلاعات هستند. قدرت اطلاعات تأکیدی است بر اهمیت یافتن کسانی که اطلاعات و معنا را پردازش و تولید می‌کنند و نه کسانی که جریان اطلاعات را ایجاد می‌کنند یا برقرار می‌سازند؛ زیرا ساختارهای ارتباطی در بهترین حالت توان تأثیرگذاری بر تولید اطلاعات را دارند و اطلاعات قبلاً در هسته‌های پردازشگر تولید شده است. اتفاقاً دلیل اهمیت یافتن تولیدکنندگان اطلاعات، به ساختار کنونی شبکه‌های ارتباطی بازمی‌گردد. ساختار گسترده‌شده شبکه‌های ارتباطی، روزبه‌روز در حال کاستن از اهمیت متخصصان فنی و کنترل‌کنندگان زیرساخت ارتباطی است (دیوسالار، ۱۳۹۳: ۲۵۷).

در صورتی که زاویه تحلیل را از «ارتباطات» به «اطلاعات» تغییر دهیم، آن‌گاه اهمیت ارتباطات جمعی خودانگیز - که کاستلز به آن اشاره می‌کند - در این است که موجب تقویت قدرت و جایگاه تولیدکنندگان محتوا و اطلاعات شده و آن‌ها را توانمند کرده است تا بتوانند فارغ از کنترل سویچرها و برنامه‌نویسان، اطلاعاتی را که خود تولید می‌کنند به شکل مورد علاقه‌شان به مخاطبان مورد نظر خود برسانند. کاستلز با وجود اینکه به بررسی ارتباطات جمعی خودانگیز می‌پردازد، اما گسترش آن را به معنای اهمیت یافتن زیرساخت شبکه ارتباطات تلقی می‌کند؛ در صورتی که نتیجه واقعی گسترش ارتباطات جمعی خودانگیز، برجسته‌شدن جایگاه تولیدکنندگان مستقل اطلاعات و در نتیجه، قدرت یافتن اطلاعات است که از خدمت ارتباطات بهره می‌گیرد، نه آن که تحت سلطه ارتباطات محدود شود. در حقیقت آنچه تغییر کرده است، روند و شیوه تولید اطلاعات است. بنابراین نقطه عطف اصلی در حوزه اطلاعات و به‌ویژه در مرحله تولید اطلاعات به وقوع پیوسته است و شبکه‌های ارتباطات تسهیلگر وقوع این نقطه‌عطف بوده‌اند. از این زاویه شاید بتوان گفت که قدرت ارتباطات، نگاه به دنیای مدرن امروز بر اساس فهم دهه هفتاد و هشتاد میلادی از ارتباطات است. به بیان دیگر، کاستلز نیمه اول قرن بیست و یکم را با الگوی ذهنی دهه هشتاد میلادی تحلیل می‌کند که در

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات رسانه
و ارتباطاتسال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

آن هنوز ساختار متمرکز ارتباطات حرف اول را می‌زد و در نتیجه ارتباطات قدرتی مسلط بر تولیدکنندگان اطلاعات بود؛ زیرا انحصار ارتباطات به صورت جدی وجود داشت و می‌توانست از این طریق روند تولید اطلاعات را کنترل کند. در مقابل، در دنیای کنونی، بستر گسترش یافته اینترنت، به کاهش انحصار ارتباطات انجامیده و با ارتقای سطح دسترسی، تولیدکنندگان اطلاعات را برجسته ساخته است و به این ترتیب ظهور «قدرت اطلاعات» را نوید داده است. کاستلز به سادگی چشم خود را بر روند صعودی «اهمیت یافتن تولیدکنندگان مستقل اطلاعات» می‌بندد و با اصرار بر اهمیت بیشتر شبکه‌های انتقال اطلاعات در ازای عوامل تولید اطلاعات، پایه‌های استدلالی خود را سست می‌کند. دلیل این خطای تحلیلی بزرگ را باید در فهم کاستلز از جهان به‌عنوان یک دستگاه ارتباطی و تعمیم الگوهای مغزی به سطح جامعه دانست که موجب بی‌توجهی وی به یافته‌ها و تأملات جدید در حوزه فلسفه اطلاعات شده است.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۰۱

نقد ساختارگرایی شبکه‌ای

بحث از ساختارگرا بودن یا نبودن کاستلز به نظر مهم است؛ تا آنجا که کاستلز در جملات آغازین و هنگام معرفی خود در انجمن جامعه‌شناسی ایران می‌گوید (کاستلز، ۱۳۸۵): «هنگام شروع کار خود در پاریس، بیشتر از گرایش جامعه‌شناسی مارکسی و همچنین از آلن تورن تأثیر می‌پذیرفتم؛ اما در ادامه، این گرایش‌ها را کنار گذاشته و بر یک پرسمان (پروبلماتیک) متمرکز شده‌ام». به تعبیر خودش، کاستلز با انتخاب یک پرسمان، تلاش کرد به‌ظاهر خود را از بند گرایش‌های مرسوم خارج سازد و حتی در فصل سوم کتاب خوانش کاستلز از شهر و نظریه اجتماعی^{۱۴} با اتخاذ موضعی وبری، آشکارا تلاش کرد خود را از بند ساختارگرایی رها کند. با این وجود منتقدانش این تغییر رویکرد در آرای کاستلز را نپذیرفته‌اند و در توصیف حال او می‌نویسند (بیرن، ۲۰۱۲): «در حقیقت کاستلز به نظر هیچ‌گاه نتوانست گرایش‌هایی را که در طول دوران آکادمیک خود کسب کرده، رها کند. به این معنا او همچنان از دوران تحصیلش در فرانسه، ساختارگرایی سیستمی را به یادگار نگاه داشته است و از دوران مطالعاتش در آمریکا در سنت علوم سیاسی، علاقه و باور به قدرت نخبگان را حفظ کرده است». با وجود اینکه این توصیف، هفت سال پیش از نگارش کتاب قدرت ارتباطات صورت گرفته است، اما تعلق جدی کاستلز به ساختارگرایی سیستمی و قدرت نخبگان در کتاب اخیر به‌وضوح دیده می‌شود تا همین دو وجه را به یکی از مهم‌ترین جنبه‌های نقد کتاب مبدل سازد.

ساختارگرایی شبکه‌ای کاستلز را - که البته با ساختارگرایی کلاسیک تفاوت‌هایی دارد - می‌توان در قالب دوگانه‌ی عاملیت/ساختار به نحو بهتری فهمید. کاستلز «هویت» را در ساختار شبکه مورد توجه قرار می‌دهد، جوامع محلی را دارای

تأثیرگذاری بر شبکه مسلط رسانه‌ای می‌داند و با طرح مفهوم «ارتباطات جمعی خودانگیز» و تحلیل جنبش‌های اجتماعی در کتاب شبکه‌های خشم و امید سعی می‌کند نقش عاملیت را - که تعامل فرد، گروه‌ها و بازیگران اجتماعی است - در نسبت با شبکه برجسته سازد. با این وجود، بنایی که کاستلز با عنوان «شبکه ارتباطات» ترسیم می‌کند، یک ابرساختار هوشمند و مداخله‌گر در ساخت معناست که بیش از آن که تحت تأثیر عاملیت‌ها قرار گرفته باشد، بر آن‌ها مسلط است و حتی توان خودپیکربندی مجدد را دارد. توجه بیشتر به «فهم کاستلز از شبکه» برای روشن شدن موضوع اهمیت مضاعفی دارد. او در مصاحبه‌ای با روزنامه هلندی ان.ار. سی‌هاندلزبلد^{۱۵} می‌گوید: «ما به کمک شبکه، ماشینی ساخته‌ایم که دینامیک است، مملو از فرصت‌هاست ولی تحت کنترل کسی نیست.» (دیجیک، ۲۰۰۱). کتاب قدرت ارتباطات در واقع بخش پایانی این جمله را اصلاح می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که این ماشین دینامیک یا شبکه تحت کنترل گروهی از نخبگان قرار دارد که به «سویچرها» و «برنامه‌نویسان» معروفند. این تعبیر از شبکه، یادآور ساختارگرایی آلتوسری است و این پرسش را به ذهن متبادر می‌کند که آیا قدرت ارتباطات، قرائتی به‌روز شده از ساختارگرایی آلتوسری نیست؟

رویکرد کاستلز به قدرت در شبکه، اگرچه رویکردی غیرمتمرکز است، ولی ساختار تارعنکبوتی را ترسیم می‌کند که برنامه‌ریزی عده‌ای صاحب قدرت در آن به نام برنامه‌نویس و سویچر، کنش دیگران را تنظیم می‌کند. ویژگی این شبکه تارعنکبوتی، پایه‌ریزی آن بر مبنای برنامه‌ریزی، نیت و هدف در مرحله طراحی و معماری شبکه است. درحقیقت معمارانی آگاه این شبکه را طراحی و برنامه‌ریزی کرده‌اند که تغییر جریان قدرت درون شبکه نیز منوط به مقاومت با آن‌هاست. بنابراین حتی ضدقدرت نیز قادر نیست از ساختار شبکه خارج شود و مقاومت در برابر قدرت شبکه نیز در درون شبکه رخ می‌دهد. به اعتقاد کاستلز مقاومت در برابر قدرت برنامه‌ریزی شده در شبکه‌ها، از سوی و به وسیله شبکه‌های بدیل محقق می‌گردد. (کاستلز، ۱۳۹۳: ب: ۱۳۰). شبکه در این تفسیر، ساختاری فراگیر است که امکان فرار از چنگالش نیست و خواننده را به یاد کتاب ۱۹۸۴ جرج اورول می‌اندازد که فرار از شبکه کنترل سیستم اجتماعی را غیرممکن می‌دانست. با اندکی اغراق، جبرگرایی و تعیین‌کنندگی ساختارها و تقلیل‌کنشگر به یک سری عامل بی‌تفاوت که شالوده ساختارگرایی است (تنهایی: ۱۳۸۸) به ویژگی اصلی شبکه و قدرت ارتباطات مبدل می‌شود. اوج ساختارگرایی جبرگرایانه کاستلز در جایی خود را نشانی دهد که او در تقسیمات قدرت در جامعه شبکه‌ای، کل قدرت را در اختیار زیرساخت شبکه کنترل‌کنندگان آن می‌پندارد. حتی در چهارگونه قدرت شبکه‌ای که نام می‌برد، هیچ اثری از عاملیت یا امکان تولید قدرت ناشی از کنش متقابل بازیگران اجتماعی دیده نمی‌شود: «قدرت شبکه‌بندی»، «قدرت شبکه»،

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
ارتباطاتسال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۰۲

«قدرت شبکه‌ای» و «قدرت شبکه‌سازی» در اختیار عده معدودی از نخبگان قدرتمند در درون ساختاری است که او «شبکه» می‌نامد و این عده کسانی هستند که جریان اطلاعات را کنترل و مدیریت می‌کنند. کاستلز اصرار دارد به هر قیمتی نشان دهد که غول شبکه، منبع جدید قدرت است؛ حتی اگر این اصرار به نوعی جبرگرایی و ساختارگرایی خشک منجر شود. برخی این وضعیت را در اندیشه کاستلز «جبرگرایی تکنولوژیک» نام‌گذاری کرده‌اند (Webster, 1995; Dijk, 2001). اگرچه جبرگرایی تکنولوژیک، انتقادی بود که اولین بار در نقد کتاب سه‌گانه عصر اطلاعات مطرح شد، اما ساختارگرایی شبکه‌ای در کتاب قدرت از تباطات با وضوح بیشتری استمرار یافته است و مفروض نگرفتن قدرت در خارج از ساختار شبکه و حتی طرح فرضیه تولید ضد قدرت در ساختار شبکه، به کارگیری این واژه را بیش از پیش معتبر می‌سازد. در اینجا مهم‌ترین نقد کتاب قدرت از تباطات به واسطه گرایش کاستلز به ساختارگرایی شبکه‌ای یا ساختارگرایی تکنولوژیکی شکل می‌گیرد. محور اصلی این نقد، آن است که اساساً کاستلز نقش عاملیت و کنشگران اجتماعی را در فرآیند تولید قدرت و ضد قدرت چگونه می‌بیند. کاستلز به این نکته اشاره می‌کند که ارتباطات جمعی خودانگیز، گونه‌ای از شبکه‌هایی ارتباطی افقی هستند که در کنار شبکه‌های ارتباطی عمودی (ارتباطات جمعی کلاسیک) به انتقال اخبار می‌پردازند. در نگاه اول به نظر می‌رسد کاستلز با برجسته کردن ارتباطات جمعی خودانگیز سعی دارد اهمیت کنشگران مستقل را در فرآیند ارتباطی برجسته سازد. اما او با وجود اینکه سطحی از تأثیرگذاری محتوای محلی بر غول‌های چندرسانه‌ای را می‌پذیرد و تصریح می‌کند که ارتباطات جمعی خودانگیز باعث تولید غیرمتمرکز محتوا شده‌اند، ولی در جمع‌بندی، این نوع ارتباطات را تاکتیکی تفسیر می‌کند و قدرت را همچنان در شبکه زیرساخت ارتباطات و به‌ویژه نخبگان کنترل‌کننده آن می‌بیند. به بیان دیگر، کاستلز تأثیر عمیقی را که مردم، به‌عنوان تولیدکنندگان مستقل اطلاعات، دارند بر شبکه‌ها و نخبگان کنترل‌کننده آن‌ها وارد سازند، نادیده می‌گیرد و کنش متقابل مردم در مقابل ساختار شبکه را دارای قدرت چندانی نمی‌داند. به تعبیر او ضد قدرت، که عبارت است از تلاش آگاهانه برای تغییر روابط قدرت، از طریق شبکه‌های بازبرنامه‌نویسی پیرامون منافع و ارزش‌های بدیل، یا مختل کردن سویچ‌های مسلط، هم‌زمان با سویچینگ شبکه‌های مقاومت و تغییر اجتماعی اجرا می‌شود (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۶). این محدود کردن تولید ضد قدرت در یک ساختار شبکه‌ای به اصلاح جدید با گروه نخبگانی جدید، عملاً باز تأکیدی بر رویکرد ساختارگرایانه شبکه‌ای کاستلز و کاستن از توان عاملیت‌های مستقل در این ساختار است. اگرچه کاستلز به دنبال آن است که خود را از ساختارگرایی دور کند و با توجه بیشتر به نقش عاملیت و کنش متقابل (ناظری، ۱۳۹۳)، خود را به جامعه‌شناسان متأخری همچون گیدنز نزدیک کند، اما به نظر می‌رسد در این

فصلنامه نقد کتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۰۳

تلاش چندان موفق نیست؛ زیرا او ساختار درهم‌تنیده روابط میان گره‌های درون شبکه را از پردازش‌های درون گره مهم‌تر می‌بیند و به این ترتیب ساختاری فراگیر با ریخت‌شناسی «شبکه» می‌آفریند که همه‌چیز درون آن معنا می‌یابد. او قدرت را هم در این ساختار جدید، منحصر و محدود و به گروهی از نخبگان درون شبکه‌ای اعطا می‌کند تا همچنان دوگانه ساختار/نخبه را در نظریه‌اش رعایت کرده باشد.

نقد اصرار بر مفاهیم تکراری

کاستلز همواره اصرار دارد به‌عنوان یک پژوهشگر میان‌رشته‌ای شناخته شود (کاستلز، ۲۰۰۲؛ بیرن، ۲۰۰۲؛ دیجیک، ۲۰۱۰) اما گمان می‌رود این مسئله در دسرهای را نیز برای او به همراه داشته باشد. از جمله اینکه کاستلز به کمک مدل شبکه‌های خود در مقاطع مختلف کتاب، وارد حوزه‌های دیگری همچون سیاست یا مسائل استراتژیک می‌شود و تصور می‌کند توانسته است به کمک الگوی تحلیلی‌اش حرف جدیدی را در این رشته‌ها مطرح کند؛ در صورتی که تحلیل او به کمک مدل قدرت شبکه‌ای در بسیاری از مثال‌هایی که از سیاست یا مسائل استراتژیک می‌زند، اساساً حرف جدیدی نیست. برای تشریح دقیق‌تر موضوع، ذکر چند مثال خالی از فایده نیست. کتاب شاید برای بسیاری از خوانندگان با گرایش اقتصاد سیاسی، ارتباطات سیاسی و جنگ روانی جذابیت چندانی نداشته باشد و این پرسش را به ذهن متبادر کند که اساساً کاستلز قصد دارد چه حرف جدیدی بزند؟ بخش مهمی از موضوعاتی که کاستلز سعی کرده است به کمک الگوی قدرت در جوامع شبکه‌ای، تحلیلی جدید از آن‌ها ارائه کند، برای مخاطبان گرایش‌های تخصصی نکته جدیدی نیستند و این به آن معنی است که تحلیل پدیده‌های اجتماعی به کمک الگوی قدرت شبکه‌ای در بسیاری موارد نکته تحلیلی متمایزی ارائه نمی‌کند و صرفاً تکرار مفاهیم رشته‌های دیگر می‌انجامد. از جمله تحلیل کاستلز از سلطه ناشی از رسانه‌های بزرگ، پیشتر در مطالعات شایر^{۱۶}، ماسکو^{۱۷}، هاملنیک^{۱۸}، مک کسنی^{۱۹} و اسمیت^{۲۰} مطرح شده بود. همچنین مسئله مکانیزم دستکاری افکار عمومی و ایجاد اجماع قبلاً در مطالعات کورت^{۲۱}، گلوئی لانگ^{۲۲}، گلسر^{۲۳}، سالمون^{۲۴}، هرمان^{۲۵} و چامسکی^{۲۶} دیده می‌شود یا تحلیلش از تکنیک‌های بازاریابی در فعالیتهای انتخاباتی، سابقاً در بررسی‌های ادلمان^{۲۷} و تامسون^{۲۸} مطرح شده است.

کاستلز در توضیح جامعه شبکه‌ای، به شکلی ظریف، نتایج عرصه‌های مطالعاتی دیگر را به نتیجه‌گیری‌های ذهنی خود متصل می‌سازد؛ ولی زیاده‌روی‌اش در تصاحب یافته‌های علمی دیگر متون تخصصی در مواقعی رنگ و بوی افراط می‌گیرد. به‌عنوان مثال، او به‌سادگی نقش دولت در جهانی‌شدن را با نقش دولت در جامعه شبکه‌ای یکسان می‌انگارد و نتایج تحول در ساختار دولت به واسطه جهانی‌شدن را به الگوی جامعه شبکه‌ای خود نسبت می‌دهد؛ به شکلی که حتی پیمان‌های مشترکی

فصلنامه نقد کتاب

اطلاع‌رسانی
ارتباطات

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۰۴

نظیر ناتو و اتحادیه اروپا را نیز به جامعه شبکه‌ای مرتبط می‌کند. در واقع فرآیند بین‌المللی‌سازی که مصادف است با تقویت رژیم بین‌المللی، در ادبیات کاستلز برای توضیح تغییرات جامعه شبکه‌ای به کار می‌رود که این روش، قدرت استدلالی و تبیین تغییرات دولت در جامعه شبکه‌ای را ضعیف کرده است. از این زاویه، استدلال کاستلز در شکل‌گیری دولت شبکه‌ای محکم نیست؛ زیرا تغییراتی که او نام می‌برد به هیچ وجه تغییراتی در بنیان‌های دولت - ملت نیستند؛ بلکه تغییر رویه‌های رفتاری حاکم بر رژیم‌های بین‌المللی به حساب می‌آیند که در نظریات کرسنر و دیگران به خوبی تبیین شده‌اند. حتی آنچه کاستلز درباره قدرت در جامعه شبکه‌ای می‌گوید نیز جنبه‌های نظری جدید ندارد. به نظر می‌رسد کاستلز می‌کوشد به هر ترتیب فرآیندهای قدرت در جامعه شبکه‌ای‌اش را متمایز سازد.

تحلیل کاستلز از تأثیر قدرت ارتباطات نیز مسیر مشابهی از ساده‌سازی مسئله را می‌پیماید. تأکید افراطی کاستلز بر نقش قدرت ارتباطات در شکل‌دهی به سیاست موجب شده است خواننده، سیاست را صرفاً مناقشه‌ای در درون بازی‌های رسانه‌ای بیابد و سیاست برای او چیزی نباشد جز منازعه سمبل‌های حاکم بر رسانه. کاوادا در توضیح این خطای کاستلز معتقد است که توجه اصلی کاستلز بر محتوای پیام رسانه‌ای است و کمتر به این نکته توجه می‌کند که چگونه فعالیت‌های ارتباطی بر فرآیندهای سازمان‌دهنده و ساختار عمل سیاسی تأثیر می‌گذارند (کاوادا؛ ۲۰۰۹: ۲۰۰). به این ترتیب، تأثیر قدرت ارتباطات به اثرگذاری تاکتیکی محدود می‌شود که الگوهای کنش سیاسی تا حدود زیادی از آن مستقل‌اند و ارتباطات به مثابه ابزار در اختیار کنش سیاسی قرار می‌گیرد. طرح این موضوع اساساً مطلب جدیدی نیست. همچنین تلاش کاستلز با استناد به مطالعات علوم شناختی و دانش مغز برای نشان‌دادن اینکه چگونه ارتباطات در ساخت تصاویر ذهنی به کار می‌رود و چگونه باورها و احساسات در ساخت تصمیمات سیاسی مؤثرند، به هیچ وجه مطلب جدیدی نیست. در حالی که کاستلز تلاش زیادی دارد که انتقال تصاویر ذهنی طراحی‌شده توسط دولت‌ها و انتقال آن به مخاطب برای تأثیرگذاری سیاسی مطلوب را موضوعی جدید نشان دهد (مانچ؛ ۲۰۲۱: ۲۱)، واقعیت این است که استفاده ابزاری سیاست از اطلاعات و ارتباطات با هدف باورسازی و انتقال تصاویر و احساسات از قبل طراحی‌شده، در تئوری‌های مختلف کنترل واکنشی (دیوسالار، ۱۳۸۵) و جنگ روانی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی به‌طور مفصل مورد توجه قرار گرفته است. از این زاویه نیز تحلیل شبکه‌ای کاستلز یافته جدیدی را نشان نمی‌دهد.

پیچیدگی‌های ترجمه آثار میان‌رشته‌ای

ترجمه آثار میان‌رشته‌ای به سبب گستره واژگان متفاوتی که نویسندگان رشته‌های تخصصی مختلف برمی‌گزینند، پیچیده‌تر از متون معمول است. ضمن اینکه معنا نیز

معمولاً در چنین متونی از رشته‌های مختلف به عاریت گرفته شده‌است و این کار مترجمی را که در یک عرصه معین فعالیت داشته است دشوار می‌سازد. کاستلز را نیز باید نویسنده‌ای میان‌رشته‌ای دانست که اساساً نوشته‌هایش به جامعه‌شناسی یا ارتباطات محدود نمی‌شوند. او از بخش زیادی از نظریات و گزاره‌های روابط بین‌الملل، علوم سیاسی، فلسفه، علوم شناختی، مطالعات شهری و حتی مسائل استراتژیک بهره می‌گیرد و به همین دلیل دامنه‌ای از معانی و واژگان این گرایش‌ها در آثار وی دیده می‌شود. این ویژگی، ترجمه چنین اثری را برای مترجمی که به یکی از این حوزه‌های تخصصی تعلق دارد دشوار و ترجمه را پرخطا می‌کند؛ زیرا بدیهی است که مترجم به معانی و واژگان دیگر گرایش‌هایی که نویسنده از آن‌ها سود برده است تسلط کافی ندارد. به نظر می‌رسد این بزرگ‌ترین محدودیت پیش روی مترجم کتاب قدرت ارتباطات بوده است.

شاید یکی از بهترین راهکارها برای مواجهه با این محدودیت، استفاده مترجم از تیم قوی و ویراستاران تخصصی از گرایش‌های دیگری است که نویسنده به آن‌ها توجه داشته است؛ ولی خروجی نهایی ترجمه، این گمانه را تقویت می‌کند که مترجم از چنین گروه ویراستاری‌ای بهره نبرده است. این محدودیت سبب شده است که ترجمه بخش‌های اولیه کتاب، به‌ویژه فصل‌های اول تا سوم، در انتقال معنا ضعیف باشد؛ به طوری که نگارنده این مطلب مجبور بود به دفعات، به‌ویژه در فصل اول، برای فهم منظور نویسنده به سراغ متن انگلیسی برود. نمونه‌های متعددی، از جمله پاراگراف دوم در صفحه ۹۵، انتهای پاراگراف اول در صفحه ۱۱۰، یا خط سوم از صفحه ۹۱ چنین وضعیتی دارند. در اینجا به‌طور دقیق‌تر به یکی از مواردی پردازیم. در صفحه ۸۵ می‌خوانیم: «من فرضیه‌ای را مطرح می‌کنم که در آن این تقسیم‌بندی از جوامع حد واسط جذب (دربرگیری و حذف)، معنایی فراتر از تأخر زمانی مورد نیاز پیدا کند که به واسطه تلفیق تدریجی اشکال اجتماعی پیشین با منطق جدید حاکم محقق شود». در صورتی که ترجمه صحیح این عبارت چنین است: «من فرضیه‌ای را مطرح کردم که در آن تقسیم جوامع به دو تکه برخوردار و غیربرخوردار صرفاً محصول تأخر زمانی در تلفیق تدریجی الگوهای اجتماعی پیشین با منطق مسلط حاکم نیست».

بی‌شک گستردگی مفاهیم موجود در متن و حجم بالای آن، ترجمه کتاب قدرت ارتباطات را دشوار می‌سازد؛ اما به نظر می‌رسد ترجمه کتاب چند ایراد اساسی دارد که سبب شده است از جذابیت متن بکاهد و حتی در بسیاری موارد مفهوم مورد نظر نویسنده به خواننده انتقال نیابد. مهم‌ترین ایرادات عبارت‌اند از: الف) عدم تسلط مترجم به مفاهیم میان‌رشته‌ای موجود در کتاب؛ ب) سرعت بالای ترجمه یا شتاب در ترجمه. از آنجا که ظاهراً مترجم در فصل‌های پایانی تسلط بیشتری بر متن یافته است، ترجمه در این فصل‌ها روان‌تر می‌شود؛ پ) واژه‌گزینی‌های نادرست،

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
ارتباطاتسال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۰۶

به‌ویژه در مفاهیم مد نظر کاستلز در رشته‌هایی جز ارتباطات و جامعه‌شناسی. به‌عنوان مثال واژه «Uneven Globalization» به «جهانی‌شدن ناهموار» ترجمه شده است؛ در حالی که ترجمه صحیح آن، «جهانی‌شدن نامتوازن» است؛ (ج) رسوخ شیوه نگارش انگلیسی به متن فارسی، به‌ویژه در نحوه به‌کارگیری افعال و ترتیب جملات، که تأکیدی است بر ضرورت ویراستاری ادبی دقیق‌تر کتاب؛ (د) ترجمه‌نشدن پیوست‌های کتاب که به سبب آمار و اطلاعات ارزشمندی که در اختیار خوانندگان تخصصی و پژوهشگران مرتبط قرار می‌دهد، از ارزش بالایی برخوردار است؛ به‌طوری که بخش زیادی از ادعاهای کاستلز به استناد آمار و شواهد کمی موجود در پیوست‌ها مطرح شده است. ترجمه‌نشدن پیوست‌ها کارکرد پژوهشی کتاب را تحت الشعاع قرار داده است.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاعات
ارتباطات

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۰۷

جمع بندی: آیا قدرت ارتباطات وجود دارد؟

کتاب قدرت ارتباطات از این زاویه تحسین‌برانگیز است که به‌خوبی قادر است رویکردهای نظری را با طیف وسیعی از مثال‌های عینی و شواهد تجربی تلفیق کند و در عین حال به تبیین و تکمیل بخش‌های مهمی از نظریه جامعه شبکه‌ای کاستلز بینجامد. اما کتاب از نظر جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی پس از نگارش یک متن طولانی دچار یک آسیب جدی است. عجیب است که کاستلز پس از حدود هشتصد صفحه، در پایان اذعان می‌کند که تازه فرضیه‌ای را مطرح کرده است. حتی کاستلز در بیان فرضیه خود نیز آن‌چنان مردد است که شک دارد ارتباطات را در فرضیه اصلی وارد سازد. او می‌نویسد (کاستلز، ۱۳۹۳: ب: ۷۶۵): «قصد ندارم کنشگران اجتماعی معینی را به‌عنوان صاحبان قدرت معرفی کنم. در عوض فرضیه‌ای پیشنهاد می‌دهم که در همه موارد این صاحبان قدرت شبکه‌هایی از کنشگران هستند که در حوزه‌های نفوذ مختص به خود از طریق شبکه‌هایی که حول فعالیتشان می‌سازند قدرت را اعمال می‌کنند. شخصاً معتقد به فرضیه محوریت شبکه‌های ارتباطی در اجرای فرآیند قدرت‌آفرینی در هر شبکه هستم». عجیب آن‌که کاستلز در همه کتاب کوشیده است صاحبان شبکه‌های چندرسانه‌ای یا سویچرها و نیز برنامه‌نویسان را دارندگان قدرت در جامعه شبکه‌ای امروز معرفی کند. او نوع قدرتی را که اینان در اختیار دارند «قدرت ارتباطات» نامیده است. اما در انتهای کتاب ناگهان از موضوع خود عقب می‌نشیند و با خضوعی که اساساً متناسب شهامت یک پژوهش گسترده علمی نیست، ابهامی اساسی را در ساختار نظری خود وارد می‌سازد.

واقعیت این است که مطالعه قدرت ارتباطات خواننده را به این جمع‌بندی نمی‌رساند که قدرت ارتباطات وجود دارد. شاید کاستلز را باید از این زاویه شکست‌خورده دانست؛ زیرانی تواند خواننده‌اش را به وجود چنین قدرتی و به‌ویژه

برتری قدرت ارتباطات بر دیگر گونه‌های قدرت قانع سازد. به اعتقاد نگارنده تلاش کاستلز برای ارائه تبیینی جدید از روابط قدرت در جوامع مدرن موفق نیست. با وجود تمامی مثال‌هایی که کاستلز از دنیای واقعی می‌آورد تا بتواند وقایع سیاسی و اجتماعی را با مدل قدرت ارتباطات توضیح دهد، واقعیت این است که نتیجه تحلیل‌های کاستلز با استفاده از مدلش، حرف جدیدی در بر ندارد و به ورطه تکرار تحلیل‌های دیگران می‌افتد. از سوی دیگر، ابرساختاری که کاستلز آن را «شبکه» نام می‌نهد، کنش بازیگران سیاسی و اجتماعی مستقل را به میزان زیادی غیرممکن می‌سازد و سطحی از جبرگرایی مارکسیستی را یادآور می‌شود. به نظر می‌رسد پرسمان رابطه قدرت و جامعه که به گفته خود کاستلز مسئله اصلی ذهنی او را می‌سازد، همچنان تبیین نشده باقی مانده باشد.

فصلنامه نقدکتاب

اطلاع‌رسانی
ارتباطاتسال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۰۸

پی‌نوشت

1. Mazaar
2. Networking power
3. Network power
4. Gerwall
5. News Corporation
6. NBC
7. Viacom
8. BBC
9. Bertelsman
10. Time Warner
11. The Walt Disney
12. Antonio Damasio
13. Schiller
14. The Costells Reader on Cited and Social Theory
15. NRC Handelsblad
16. Schiller
17. Mosco
18. Hamelink
19. Mcchesney
20. Smythe
21. Kurt
22. Gladly Lang
23. Glasser

24. Salmon
25. Herman
26. Chomsky
27. Edelman
28. Thompson

منابع

- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳ الف)، پیام مانوئل کاستلز به مناسبت رونمایی از نسخه فارسی کتاب قدرت ارتباطات در <http://www.ric.ir/news.php?extend.1055>
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳ ب)، قدرت ارتباطات، ترجمه حسین بصیریان جهرمی، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات
- کاستلز، مانوئل (۱۳۹۳ پ)، شبکه‌های خشم و امید: جنبش‌های اجتماعی در عصر اینترنت، ترجمه مجتبی قلی‌پور، نشر مرکز
- دیوسالار، عبدالرسول (۱۳۹۳)، قدرت اطلاعات: تأثیر اطلاعات به نظریه توسعه، انتشارات تیسرا، چاپ دوم
- اسلامی، روح‌الله (۱۳۹۳)، رهایی یا انقیاد، اندیشه سیاسی در قرن بیستم، سیاست و تکنولوژی اطلاعات، انتشارات تیسرا
- تنهایی، ابوالحسن (۱۳۸۸)، هربرت بلومر و کنش متقابل گرایی نمادی، انتشارات بهمن برنا ناظری، مهرداد (۱۳۹۳)، بررسی نقش عاملیت و ساختار در رابطه میان منابع و توسعه، کارگروه توسعه و منابع ملی، مؤسسه اندیشه و پژوهشی طرح هزاره
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، مانوئل کاستلز در انجمن جامعه‌شناسی ایران بررسی کرد: قدرت و جامعه شبکه <http://lisa.org/session.Report/3415>
- دیوسالار، عبدالرسول (۱۳۸۵)، راهبردها و معماری کلان فرماندهی و کنترل، جلد دوم جنگ اطلاعات، انتشارات مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی
- Fuchs, Christian (2009), Some Reflection's on Manuel Castells Book Communication Power , Triple C , Vol. 7 , No.1
- Kavada, Anastasia (2011), Book Review, Westminster paper in communication and culture, vol.8, no.1.
- Munch, Claus (2012), Book Review: Communication Power, Mediekultur, vol.152.
- Nicolas, Manuel Martinez, critical Review, Quaderns Del CAC, Vol X111 (2).
- Castells, Manuel (2009), Communication Power, New York: Oxford University press.
- Mazarr, Michael (2002) Information Technology and world politics, New

York: Palgrave Macmillan.

Dijk, Jan Van (2010), Review of Manuel Castells Communication power, Communication, vol. 1

Byrne, David (2012), Building Castells in the City Air, Times Higher Education, 7th June at <http://timehighereducation.co.uk/books/>

Dijk, Jan van (2001) "the One Dimensional Network Society of Manuel Castells". Chronicle world. 7th Jan.

Honarpour, Iman (2014) "Authors Interview with Honarpour on Neuroscience", Universität Bremen, Institut für Theoretische Physik

فصلنامه نقد کتاب

اطلاع دسان
و ارتباطات

سال اول، شماره ۳ و ۴
پاییز و زمستان ۱۳۹۳

۱۱۰

